

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تا اینجا اقوال فقها را بیان کردیم؛ قول مشهور و غیر مشهور را معین کردیم؛ روایات را نیز خواندیم و از نظر سند و تعدد و عدم تعدد آنها را مورد بررسی قرار دادیم. بحث بعدی در مورد عناوین وارد در این روایات است؛ که بایستی معانی آنها را ذکر کنیم و بعد یک تقسیم‌بندی در میان روایات داشته باشیم.

بررسی عناوین موجود در روایات

عناوینی که در این روایات وجود دارد، 11 عنوان است. عنوان اول که در حدیث 1 و 12 هست، عنوان «قری و دور» است؛ «لا ترث المرأة من القرى و الدور»؛ یعنی زن هم از زمین خانه ارث نمی‌برد و هم از زمین قری ارث نمی‌برد. عنوان دوم عنوان «رباع» است؛ این عنوان فقط در حدیث 2 هست. عنوان سوم «لا ترث المرأة من الأرض و العقارات» است که این عنوان در دو حدیث 3 و 4 وجود دارد. عنوان چهارم «لا ترث من تربة دار أو أرض»؛ زن از تربت خانه و زمین ارث نمی‌برد. این عنوان در حدیث 5 و 15 هست؛ البته در حدیث 15، عبارت «و لا أرض» هست که تفاوتی نمی‌کند. عنوان پنجم «لا ترث من عقار الأرض» است که در حدیث 6 هست. عنوان ششم «من عقار الدور» است که در حدیث 7 هست. عنوان هفتم خود کلمه «أرض» است، سؤال کرد از امام (ع) که «هل ترث النساء من الأرض؟ قال: لا» که در حدیث 8 است. عنوان هشتم «لا ترث من الدور و العقار» است و در حدیث 10 بود. عنوان نهم «من رباع الارض» است و در حدیث 11 بود که خواهیم گفت از نظر لغوی بین رباع و رباع الارض فرق است. عنوان دهم «لا ترث من الدور و الضیاع» است و در حدیث 13 بیان شد. عنوان یازدهم «عقار» است و در حدیث 14 و 16 و 17 بیان شد. البته در میان این یازده عنوان، عنوان اول و سوم و چهارم و هشتم و دهم به هم خیلی شبیه هستند.

بررسی معانی عناوین از نظر لغت

بعد از روشن شدن این عناوین، باید سراغ لغت برویم و معنای عقار، دور، ضیاع و رباع را بررسی کنیم. از کلمه «عقار» شروع می‌کنیم. ابن منظور در لسان العرب می‌نویسد: **العقر و العقار المنزل و الضیعة يقال ما له دار و لا عقار** در عرب وقتی می‌خواهند بگویند یک کسی چیزی ندارد، معروف است که می‌گویند «ما له دار و لا عقار» و خصم بعضهم العقار بالنخل بعضی گفته‌اند عقار یعنی نخل؛ در ادامه می‌گوید در حدیث وارد شده است که من باع داراً أو عقاراً کسی که دار یا عقار را بفروشد؛ و نتیجه می‌گیرد که عقار در این سه معنا - ضیعه، أرض و نخل - استعمال شده است. و می‌گوید هنگامی که عایشه خروج کرد و به سمت بصره حرکت می‌کرد، ام سلمه به او گفت: **سكن الله عقيراك فلا تصحريها يعني أسكنك الله بيتك و عقارك و سترک فيه فلا تبرزيه** خدا تو را در زمین و خانه‌ی خودت محفوظ نگاه داشت، این را باز و آشکار نکن. در ادامه می‌گوید: **عقار البيت**

أى متاعه يعنى وقتى لفظ عقار به بيت اضافه مى‌شود به معنای متاع البيت است؛ منتها نه هر متاعی، بلکه متاعی مراد است که لا یبذل إلا فی الأعیاد. در صحاح اللغة نیز شبیه این حرف آمده است؛ می‌گوید: «و العقار الارض و الضیاع و النخل».

نکته‌ای که وجود دارد این است که در مجمع البحرین دارد: «العقر یقال علی کلّ شیء له أصل فالعقر بمنزلة الفرع» ماده عقر بر چیزی اطلاق می‌شود که اصلی دارد، مثل خانه و زراعت که اصلی دارد به نام زمین. در اینجا برخی فرموده‌اند: ما هنگامی که به لغت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که به زمین خالی، عقار گفته نمی‌شود؛ حتماً باید زمین مشغوله باشد و یک ساختمان یا درخت و زرع در آن باشد تا به آن عقار گفته شود؛ و از این خواسته‌اند نتیجه بگیرند اینکه در روایات آمده است زن از عقار ارث نمی‌برد، مطلق اراضی منظور نیست؛ بلکه همان زمین خانه‌ای است که در آن سکونت داشته است و اگر هم مقداری توسعه دهیم، «الأرض المشغولة» مراد است و عمدتاً به این کلام طریحی در مجمع البحرین و راغب اصفهانی در مفردات تمسک کرده‌اند که «العقر یقال علی کلّ شیء له أصل».

در صفحه‌ی 189 از کتاب صیانة الإبانة آمده است: «إنّ الأصل فی استعمال العقر و العقار استعمالهما فی کلّ شیء له أصل كالدار و قد استعمل فی خصوص الدار و فی القصر الذی یكون معتمداً للقرية ... فلو لم یکن ظاهراً فی خصوص الاراضی المشغولة اگر ما ادعا نکنیم که کلمه عقار در خصوص اراضی مشغوله است لیس ظاهراً فی مطلق الاراضی کلمه عقار همه زمین‌ها را نمی‌گیرد». در صفحه‌ی 179 این عبارت را از کتاب مفردات راغب نقل می‌کند که «إنّ العقر یقال علی کلّ شیء له أصل فالعقر بمنزلة الفرع فلا یقال فی الأرض الخالیة عقر ولكن یقال عقر الدار، عقر الحوض، عقر الروضة و عقر البستان» باید اصل و فرعی باشد تا بتوان کلمه عقار را در آن استعمال کرد. این فرمایش که مبنا شده است برای فتوا دادن به اینکه آنچه در روایات به عنوان عقار آمده به معنای خانه مسکونی است و در تلاش هستند که بگویند عقار و دور یک معنا دارند. اما ملاحظه کردید که در لغت در این نکته دقت شده است که وقتی گفته می‌شود «عقار» و به صورت مطلق است، در زمین نیز استعمال می‌شود؛ هرچند که آن زمین خالی باشد. اما هنگامی که گفته می‌شود «عقار البيت» به معنای متاع البيت است و دیگر در زمین خالی استعمال نشده است؛ یعنی بین جایی که عقار به صورت مطلق استعمال می‌شود و جایی که عقار به صورت مضاف استعمال می‌شود، خود لغت فرق می‌گذارد.

نکته‌ی دیگر آن است که به نظر ما در گفته‌ی راغب و مجمع البحرین یک خلطی صورت گرفته است و آن اینکه وقتی به لغت مراجعه می‌کنیم، لغت می‌گوید به زمین، عقار می‌گویند؛ حال، اگر روی زمین فرعی هم مثل خانه و بنا بیاید، عرب اسم اصل را روی فرع هم می‌گذارد و به خانه نیز عقار می‌گوید و این به اعتبار آن است که عنوان اصل، عقار است؛ نه اینکه عقار حتماً جایی باشد که فرع موجود است. یعنی اگر در عبارات مجمع البحرین و راغب دقت کنیم، اینها نمی‌گویند که عرب، عقار را جایی استعمال می‌کند که اصل و فرعی باشد؛ پس در موردی که زمین خالی باشد، عرب به آن عقار نمی‌گوید. نه، این درست نیست؛ اینها می‌گویند عرب به اعتبار اصل، به فرع عقار می‌گوید و در جایی که فرع ندارد، به خودش عقار می‌گوید. عرب به زراعت به اعتبار اصلش عقار می‌گوید؛ عرب به اعتبار ارض، به بستان می‌گوید عقار. پس بین این دو معنا فرق است که ما بگوییم از لغت استفاده می‌شود عقار جایی است که حتماً اصل و فرعی باشد و اینکه بگوییم لغت می‌گوید جایی که اصل و فرع است، به فرع به اعتبار اصل، عقار می‌گویند.

مؤیدی نیز بر این نظر ما در کلام مرحوم شهید ثانی در کتاب رسائل وجود دارد. ایشان می‌فرماید: قال الهروی: - در پاورقی کتاب آمده است که هروی کتابی دارد به نام قریبین که ظاهراً در علم لغت است - العقار الأصل، عقار یعنی اصل و حتی اسم ارض را هم نیاورده است؛ یعنی معنای اولی عقار، ارض نیست؛ منتها چون ارض، اصل برای بنا و نخل و بستان است، به آن عقار گفته می‌شود؛ هرچند که بنا و بستان و نخل نباشد. یقال لفلان عقار أى أصل مال و منه الحديث من باع داراً أو عقاراً أى أصل مال در این حدیث، عقار را به اصل مال معنا می‌کند. پس، اینگونه نیست که عقار به جایی گفته شود که حتماً بر روی اصل فرعی باشد؛ نه، می‌خواهد فرع باشد یا نباشد. نتیجه این می‌شود که عقار، از نظر لغت، هنگامی که به طور مطلق استعمال شود و به «بيت» اضافه نشود، به معنای مطلق ارض است. در کتاب نهاییه ابن اثیر نیز عقار، به مطلق ارض معنا شده است.

کلمه‌ی بعد، واژه «رباع» است. رباع جمع ربع است. در کتاب العین ربع را به منزل و وطن معنا کرده است. اسمعی می‌گوید: «الربیع الدار بعینها» یعنی عرب به خود ساختمان ربع می‌گوید. در مصباح المنیر فیومی نیز آمده است: «الربیع محلة القوم» و نتیجه گرفته‌اند که کلمه‌ی عقار اعم از کلمه‌ی ربع است. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که در لغت، رباع به منزل معنا شده است؛ اما در این روایات در روایت 2 کلمه‌ی رباع داشتیم و در حدیث 9 «من رباع الارض» آمده است و خواهیم گفت که احتمال زیادی وجود دارد که اضافه در اینجا اضافه‌ی بیانیه باشد یعنی «رباع من الارض» باشد.

کلمه‌ی دیگر، «ضیعه» است. ضیعه در المنجد به عقار و الارض المفلح - زمینی که در آن کشاورزی می‌شود و غله دارد - معنا شده است. در مصباح المنیر فیومی به عقار معنا شده است و گفته است: «الضیعة العقار» و جمع آن ضیاع است. پس، تا اینجا معلوم شد که ضیاع و عقار یک معنا دارد. و اینکه در یک روایت آمده است «من الدور و العقار» و در روایت دیگر آمده است «من الدور و الضیاع» به دلیل آن است که راوی دیده عقار و ضیاع یک معنا دارند و هرکدام را بگوید صحیح است.

واژه‌ی چهارم، کلمه‌ی «قریه» است. در لغت، قریه را به المصر الجامع یعنی شهر کامل معنا کرده‌اند. به معنای کلّ مکان اتّصلت به الابنیه و اتّحد قراراً نیز آمده است. اما هنگامی که به نهایه ابن اثیر مراجعه می‌کنیم، ایشان می‌گوید: «و القرية من المساكن و الابنية الضیاع» یعنی قریه همان معنای ضیعه را دارد. نتیجه این می‌شود که عقار، ضیعه و قریه یک معنا دارند.

تقسیم‌بندی روایات

بعد از روشن شدن معانی الفاظ، نوبت به این بحث می‌رسد که در ابتدای روایات عرض کردیم دو تقسیم‌بندی در اینجا در کلمات بزرگان وجود دارد. یک تقسیم این بود که بگوییم روایات بر سه طایفه است: یک طایفه فقط راجع به ارض و عقار گفته‌اند اما راجع به بنا و خشب حرفی نزده‌اند؛ طایفه دوم، روایاتی هستند که راجع به ارض و عقار گفته‌اند و ظهور در این دارد که زن از عین ساختمان ارث می‌برد؛ و طایفه سوّم همان قول مشهور است که زن نه از عین و نه از قیمت ارض و عقار چیزی را ارث نمی‌برد اما از بنا و چوب و آجر، از قیمت آنها ارث می‌برد، اما از عین‌شان چیزی نمی‌برد. در مورد این تقسیم، اگر 17 روایت داشتیم، تا حدّی تقسیم خوبی بود؛ اما اگر گفتیم که اینها 8 روایت هستند با همان توضیحی که عرض شد، دیگر مجالی برای این تقسیم نیست. علاوه بر این، اصلاً این تقسیم، یک تقسیم صناعی نیست؛ زیرا از این روایات نمی‌توان مفهوم گرفت. و تقسیم باید به گونه‌ای باشد که ثمره عملی داشته باشد. مثلاً اگر در یک روایتی آمده است «لا ترث المرأة من الدور» و یک روایت بگوید «لا ترث المرأة من الارض» و روایت دیگری بگوید «لا ترث المرأة من القرية»، در اینجا فقیه می‌گوید اینها سه خبر است و سه طایفه نیست، چون از آنها نمی‌توان مفهوم گرفت؛ جمعش به این است که زن از خانه و زمین و قریه ارث نمی‌برد. پس، این تقسیم دچار دو اشکال است.

اما تقسیم اساسی این است که ما 11 عنوان در روایات ذکر کردیم، باید دقت شود که از میان اینها از کدام عنوان، استفاده خصوص می‌شود و از کدام استفاده عموم می‌شود. پس بگوییم ما دو دسته روایات داریم: یک دسته روایاتی که عام هستند و می‌گویند زن از مطلق زمین ارث نمی‌برد؛ و دسته دوّم، روایاتی که خاص هستند و می‌گویند زن مثلاً از خانه ارث نمی‌برد. در این تقسیم دقت کنید ان شاءالله فردا عرض خواهیم کرد.

گرامیداشت یاد حضرت خدیجه(س)

نکته‌ی آخر اینکه امروز مصادف است با وفات حضرت خدیجه(س) و بایستی یاد آن بانوی بزرگ اسلام که وجود ایشان از مقومات اولیه اسلام بود و نقش بسیار اساسی در رشد و بلکه در حدوث اسلام داشت را گرامی بداریم. شخصیتی که مورد

احترام شدید پیامبر(ص) بود؛ البته خدمات ارزشمند ایشان به پیامبر و اسلام در جای خود محفوظ است؛ اما از همه مهمتر، احترامی است که پیامبر(ص) به حضرت خدیجه(س) داشتند و این به خاطر خدمات مالی ایشان به اسلام و پیامبر(ص) نبود. امیدواریم که همه ما مشمول دعای آن بانوی بزرگ اسلام که امّ و مادر همه مسلمین است، قرار بگیریم.

و صَلَّی اللّٰه عَلٰی سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ